



گروه آموزشی دانش نوین

 @irandaneshnovin

 @iran\_danesh\_novin

برای دانلود بقیه جزوات، با کلیک روی لینک های زیر به سایت یا کانال  
ما در تلگرام و سروش سر بزنید:

[www.idnovin.com](http://www.idnovin.com)

<https://telegram.me/irandaneshnovin>

[http://sapp.ir/iran\\_danesh\\_novin](http://sapp.ir/iran_danesh_novin)



## به نام خدا

تهیه و تنظیم: الهام محمدی

درس اول «ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم» / افلاک مریم بارگاہت

۱) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشیمان ؟ / چه باک از موع بهر آن را که باشد نوع کشتیمان ؟ (زبان - ۸۷) (ریاضی - ۸۷)	
۱	در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار / کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش
۲	در بیابان طلب که ز هر سو خطری است / می رود حافظ بیدل به تولا تو خوش
۳	مدعی که خواست که از بیخ کند ریشه ی ما / غافل از آن که خدا هست در اندیشه ی ما
۴	گر هزاران دام باشد در قدم / چون تو با مایی نباشد هیچ غم
۵	دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن / هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
۶	هر دلی کز قبل او شاد بود / گرش طوفان غمان بارد، غمگین نکند
۷	چون عنایات بود با ما مقیم / کی بود بیمی از آن دزد لئیم؟
مفهوم	وجود یک پشیمان و مامی مانع ترس خواهد شد.

۲) گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز (هنر - ۹۱)	
۱	وصف خوبی او چه دانم گفت / هر چه گویم هزار چندین است
۲	چون سخن در وصف این حالت رسید / هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
۳	خدای را به صفات زمانه وصف مکن / که هر سه وصف زمانه است هست و باید و بود
مفهوم	ناتوانی از توصیف فداوند

۳) باران رحمت بی مسابش همه را رسیده و فوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده (فارغ از کشور ۸۸)	
۱	روزی ز خزانه ی کسی خواه / کاو را نبود مکاس هرگز
مفهوم	رحمت فراگیر و بی دریغ فداوندی



۱۴) این مدعیان در طلبش بی‌مبران‌اند / کان را که فبر شد فبری باز نیامد (ریاضی- ۸۷ و ۸۸)، (هنر- ۸۶) و (تجربی- ۸۵)	
۱	دم نتوان زد به مجلسی که در آن جا / مَهر خموشی زدند بر لب قایل (گوینده)
۲	هر که را اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند
۳	نالیدن بلبل ز نوآموزی عشق است / هر گز نشنیدیم ز پروانه صدایی
۴	کسی را در این بزم ساغر دهند / که داروی بی هوشیش در دهند
۵	محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
۶	از تن دوست در سرای مجاز / جان برون آید و نیاید راز
<b>مفهوم</b>	<b>فاموش ماندن عاشق حقیقی</b>

۱۵) ای مرغ سمر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد (تجربی- ۸۶) و (فارغ از کشور ۸۵)	
۱	لاف تقرّب مزین به حضرت جانان / زان که خموشند بندگان مقرب
<b>مفهوم</b>	<b>فاموش ماندن عاشق حقیقی</b>

۱۶) یا ملائکتی قد استمییت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له (زبان- ۸۶)	
۱	کرم بین و لطف خداوند گار / گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار
<b>معنای عبارت عربی</b>	<b>ای فرشتگانم، من از بنده‌ی خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس آمرزیدمش.</b>

۱۷) هرگاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه مق-جل و علا- بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بفواند، باز اعراض کند. باز دیگرش به تصرع و زاری بفواند. مق- سبمانه و تعالی- فرماید: «یا ملائکتی قد استمییت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له» (هنر- ۸۷)	
<b>مفهوم</b>	<b>به مداومت بر انابت و استغفار در پذیرش درخواست بنده‌ی فطاکار تکیه شده است.</b>

۱۸) وظیفه‌ی روزی به فطای منکر نبرد (زبان- ۸۷)	
۱	ولیکن خداوند بالا و پست / به عصیان در رزق بر کس نیست
<b>مفهوم</b>	<b>روزی (سانی) خداوند به تمام بندگان</b>



(۹) ای طاق نهم (واق بلا / بشکسته ز گوشه‌ی کلاهت (زبان - ۹۰)	
مفهوم	علو درجه

درس دوم: رزم (رستم و اسفندیار)

(۱۰) بترس از جهاندار یزدان پاک / فرد را مکن با دل اندر مغاک (زبان - ۸۸)	
۱	هوا را مده چیرگی بر خرد / چنان کن تو هر کار کاندر خورد
۲	هوا را مبر پیش رای و خرد / کز آن پس خرد سوی تو ننگرد
۳	هوا را مشو سخره ای نیک کس / که سخره‌ی هوا نیست جز خار و خس
مفهوم	نفی پیروی از هوا و هوس

(۱۱) بترس از جهاندار یزدان پاک / فرد را مکن با دل اندر مغاک (ریاضی - ۹۰)	
مفهوم	تمذیر

(۱۲) بکوبمت زین گونه امروز یال / کزین پس نبیند تو را زنده زال (ریاضی - ۹۰)	
مفهوم	تهدید

(۱۳) نهادند پیمان دو جنگی که کس / نباشد بر آن جنگ فریادرس (ریاضی - ۹۰)	
مفهوم	تعهد

درس پنجم: گل دسته‌ها و فلک / آورده اند که...

(۱۴) امیدوار بود آدمی به فیر کسان / مرا به فیر تو امید نیست، شتر مرسان (زبان - ۹۰) و (زبان - ۹۱)	
۱	سنان جور بر دل ریش کم زن / چو مرهم می‌نسازی نیش کم زن
۲	اگر باری ز دوشم برنداری / چرا باری به دوشم می‌گذاری
۳	گر در جان دلی ز تو خرم نمی‌شود / باری چنان مکن که شود خاطری حزین
مفهوم	اگر فوپی نمی‌کنی بدی هم نکن.



درس ششم: قاضی بست

(۱۵) گفت این صلت فخر است پذیرفتم و بازادم که مرا به کار نیست (هنر - ۹۰)	
مفهوم	مناعت طبع

(۱۶) آن‌چه دارم از اندک مایه مطام دنیا ملال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم. (هنر - ۸۷)	
۱	درویش را که ملک قناعت مسلم است / درویش نام دارد و سلطان عالم است
۲	گنج زر گر نبود گنج قناعت برجاست / آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد
۳	در قناعت که تو را دسترس است / گر همه عزت نفس است بس است
مفهوم	قناعت‌ورزی

(۱۷) پرهیز از تنعم و عدم پذیرش صله (تجربی ۹۰)	
۱	به زندگی درویشانه قناعت کرده بود، نه از بخل بلکه از آن جهت که به بیش‌تر از آن احتیاج نداشت.
۲	چون به آن‌چه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟
۳	آن چه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.
مفهوم	قناعت‌ورزی

درس هفتم: «بیهقی و هنر نویسندگی او و آورده‌اند که...»

(۱۸) این بوسهل مردی امام‌زاده و ممتشم و فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی موکد شده- و لا تبدیل لخلق الله- و با آن شرارت، دل‌سوزی نداشت. (تجربی ۹۰) (زبان - ۸۵)	
۱	بید را گر بیورند چو عود / برنیاید نسیم عود از بید
۲	هر که در اصل بدنهاد افتاد / هیچ نیکی از او مدار امید
۳	زان که هرگز به جهد نتوان کرد / از کلاغ سیاه باز سپید
۴	زمین شوره سنبل بر نیارد / در او تخم عمل ضایع مگردان
۵	عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
۶	هر که بدخو بود گه زادن / هم بر آن است وقت جان دادن
مفهوم	عدم تغییر در ذات و فطرت



<b>۱۹) وی گفت: تا مفتگان و به دنیا فریفته‌شدگان بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد. (هنر- ۹۰)</b>	
۱	بعد از این روی در بهی دارم / دل ز هر غافلی کوتهی دارم
<b>مفهوم</b>	<b>عدم غفلت و مشغول شدن به دنیا</b>

<b>۲۰) دریاب کنون که نعمت هست به دست/ کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست (فارغ از کشور ۸۹ و ۹۰) و (سراسری ریاضی ۸۶، و هنر ۸۸)</b>	
۱	امروز که دستگاه داری و توان / بیخی که بر سعادت آرد بنشان
۲	پیش از تو از آن دگری بود جهان / بعد از تو از آن دگری باشد هان
۳	وفا و مردی امروز کن که دسترس است / بود که فردا این حال را زوال بود
۴	ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون / نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
۵	خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر / زان پیش‌تر که بانگ بر آید فلان نماند
۶	به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای / کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای
۷	غره مشو به روز توانایی / کآخر ضعیفی است توانا را
۸	غره مشو بدان که جهانت عزیز کرد / ای بس عزیز کرده‌ی خود را که کرد خوار
۹	مال و ملکی که بر گذر باشد / نکند عاقل اعتماد بر آن
<b>مفهوم</b>	<b>ناپایداری دنیا و مقام‌های دنیایی</b>

درس هشتم: «بانگ پرس»

<b>۲۱) باید به مژگان رفت گرد از طور سینین / باید به سینه رفت زین‌جا تا فلسطین (زبان- ۹۰)</b>	
<b>مفهوم</b>	<b>کار طاقت‌فرسا</b>

<b>۲۲) بیا و برگ سفر ساز و زاد ره برگیر / که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد (زبان- ۹۰)</b>	
<b>مفهوم</b>	<b>عاقبت‌اندیشی</b>



درس نهم: «باغ نگاه» و مفظ کنیم: «روز وداع یاران»

۲۳) آفتاب ، خار و فس مز(رعی چشم تو/ آبشار موج فروخته‌ای از چشم تو ... (زبان - ۸۷)	
۱	دریا ترش‌حی بود از سیل‌گاه عشق / طوفان نمونه‌ای از چشم پر نم
مفهوم	یک پدیده با همی عظمتش در برابر پدیده‌ای دیگر نامیز و کم اهمیت جلوه می‌کند.

۲۴) پندین که برشمرده از ماجرای عشقت / اندوه دل نگفتم آا یک از هزاران (فارغ از کشور - ۸۷)	
	چندت کنم حکایت؟ شرح این قدر کفایت / باقی نمی‌توان گفت آا به غمگساران
مفهوم	وسعت غم و اندوه و بیان نکردن غم عشق نزد اغیار

درس یازدهم «چشم به راه» و آورده‌اند ...

۲۵) به پای فویش روشنی نیفکنده هرگز / اگر کار چراغ است نور بفشیدن (هنر - ۸۸)	
۱	ماه روشنی‌اش را در آسمان می پراکند و لکه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد
مفهوم	ایثار و فداکاری

۲۶) زر عزیز آفریده است فدای / هرکه فوارش بگرد، فوار بشد (فارغ از کشور ۸۷ و ۸۹)	
۱	ای زر تویی آن‌که جامع لذاتی / محبوب جهانیان به هر اوقاتی
۲	هرکه زر دید سر فرود آرد / و ترازوی آهنین‌دوش است
۳	بدان که اصل سعادت در این جهان مال است / هر آن که مال ندارد چو نافه‌ی بی بوست
۴	اگر بد است چو در دست سیم و زر دارد / به نزد خلق همه قول و فعل او نیکوست
۵	وگر هزار هنر دارد و ندارد مال / به جای هر هنری صد هزار عیب در اوست
مفهوم	ارزش زر





درس دوازدهم: امید دیدار

<b>۲۷) اگر چه تلغ باشد فرقت یار / در او شیرین بود امید دیدار (شعر از کشور ۸۸)</b>	
۱	ای که گفתי هیچ مشکل چون فراق یار نیست / گر امید وصل باشد هم چنان دشوار نیست
<b>مفهوم</b>	چنانچه امید دیدار یار باشد، فراق، تلغ و دشوار نیست.

<b>۲۸) منم چون شاف تشنه در بهاران / تویی هم چون هوای ابر و باران (هنر - ۸۶)</b>	
<b>مفهوم</b>	۱- نیاز عاشق به معشوق ۲- امیدواری به لطف معشوق ۳- تحمل سختی ها و تلفیها برای کامیابی

<b>۲۹) چه باشد گر فورم صد سال تیمار / چه بینم دوست را یک روز دیدار (ریاضی - ۹۰)</b>	
۱	ای که گفתי هیچ مشکل چون فراق یار نیست / گر امید وصل باشد هم چنان دشوار نیست
<b>مفهوم</b>	اگر رنج بسیار کشم اما موفق به دیدار دوست گردم، مهم نیست.

<b>۳۰) نسوزد جان من یک باره در تاب / که امیدت زندگه بر او آب (تجربی - ۸۹)</b>	
۱	چو امید دادی نباشم به درد / که امید نیکو به از پیش خورد
۲	هنوز با همه دردم امید درمان است / که آخری بود آخر شبان یلدا را
۳	چو یعقوبم ار دیده گردد سپید / نبرم ز دیدار یوسف امید
<b>مفهوم</b>	امید داشتن

<b>۳۱) ویژگی باد صبا (زبان - ۹۱)</b>	
۱	ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند / گر از آن یار سفر کرده پیامی داری
۲	صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را / که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
۳	هر صبح و شام قافله‌ای از دعای خیر / در صحبت شمال و صبا می فرستمت
<b>مفهوم</b>	پیام رسانی باد صبا





درس سیزدهم «پروانه‌ی بی‌پروا» و «آورده‌اند که...»

۳۲) آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر / از میان جمله او دارد خبر (زبان - ۸۹)	
۱	تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم / با وجودش ز من آواز نیاید که منم
۲	دانی که خبر ز عشق دارد؟ / آن کز همه عالمش خبر نیست
۳	سعدی از بارگاه قربت دوست / تا خبر یافته است بی‌خبر است
مفهوم	بی‌خبری (فاموش ماندن) عاشق مقیقی

۳۳) دست در گش کرد با آتش به هم / فویشتن گم کرد با او فوش به هم (ریاضی - ۸۴)	
۱	بدان مقام رسید اتحاد من با دوست / که باز می‌شناسم که این منم یا دوست
مفهوم	فنا شدن عاشق در معشوق

۳۴) آن چه جگرسوزه بود باز جگرسازه شود (ریاضی - ۸۹)	
۱	دست کردی دلبراً در خون ما / جان ما زین دست خون‌آلود باد
مفهوم	چیزی بتواند مایه‌ی آرامش باشد.

۳۵) آب چه دانست که او گوهر گوینده شود / خاک چه دانست که او غمزه‌ی غمزه‌شود؟ (ریاضی - ۸۹)	
۱	این لطف بین که با گل آدم سرشته‌اند / وین روح بین که در تن آدم تنیده‌اند
مفهوم	عناصر سازنده‌ی وجود انسان (آب و خاک) با اسرار و (ازها و الطاف الهی همراه شدند). (خلقت انسان)

۳۶) روی کسی سرخ نشد بی‌مدد لعل لب‌ت / بی‌تو اگر سرخ بود از اثر غازه‌شود؟ (تجربی - ۸۸)	
۱	من از تو جز تو نخواهم که در طریقت عشق / به غیر دوست تمنا ز دوست رسوایی است
مفهوم	تمنا از دوست موجب سربلندی و بزرگی است.

۳۷) هر که شدت ملقه‌ی در زود برد مقه‌ی زر / فاصله که در باز کنی معرم دروازه‌شود (زبان - ۹۰)	
مفهوم	متوسل شدن



<p>۳۸) سلطان سنجر را در آن وقت که به دست غزان گرفتار شده بود، پرسیدند: علت چه بود که ملکی بدان وسعت و آراستگی که تو را بود، چنین مفتل شده گفت: کارهای بزرگ به مردم فرد فرمودم و کارهای فرد به مردم بزرگ. (تجربی ۸۶ و ۸۵ خارج از کشور)</p>	
۱	گرت مملکت باید آراسته / مده کار معظم به نخواستہ
۲	به پیکار دشمن دلیران فرست / هژیران به ناورد شیران فرست
۳	نخواهی که ضایع شود روزگار / به ناکاردیده مفرمای کار
مفهوم	عدل و درایت و سپردن کار به کاردان

<p>۳۹) کار را به کاردان بسپارید (ریاضی- ۸۷)</p>	
۱	مر سفها را به هیچ کار مده دست / کز سفها شد پدید این همه خذلان
۲	نبرد پیش مصاف آزموده معلوم است / چنان که مسأله‌ی شرع پیش دانشمند
۳	از پی بهبود مُلک و دولت بگزین / مردم دانا به جای مردم نادان
مفهوم	کار را به کاردان بسپارید

درس چهاردهم: «کیوتر طوقدار» و «از ماست که بر ماست»

<p>۱۴۰) مطوقه گفت: در هنگام بلا شرکت بوده است ، در وقت فراغ موافقت اولی تر. (هنر- ۹۰)</p>	
مفهوم	اتحاد

<p>۱۴۱) بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید / بنگر که از این چرخ جفا پیشه چه برفاست (خارج از کشور ۸۷)</p>	
۱	منی چون بیبوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار
۲	حجّت، تو منی را ز سر خویش به در کن / بنگر به عقابی که منی کرد چه‌ها خاست
۳	دعوی مکن که برترم از دیگران به علم / چون کبر کردی از همه دونان فروتری
مفهوم	نهی تکبر و خودبینی



۱۴۲) گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست ( تهری ۹۰ ) ، (فارغ از کشور ۸۶ و ۹۰) و (ریاضی - ۹۱)	
۱	آتش به دو دست خویش در خرمن خویش / من خود زده‌ام چه نالم از دشمن خویش
۲	گرچه دانم که نیک بد کردم / چه توان کرد چون که خود کردم
۳	کفن بر تن تند هر کرم پیله / بر آرد آتش از خود هر چناری
۴	سخن رفتشان یک به یک بر زبان / که از ماست بر ما بد آسمان
۵	گلّه‌ی ما را گله از گرگ نیست / کاین همه بیداد شبان می‌کند
۶	نخل این بستان ز بار خویشتن یابد شکست / هیچ‌کس از زاده‌ی خود خیر در دنیا ندید
۷	دایم ز خوی خود کشد آزار، بدگهر / خون است شیر، کودک پستان‌گزیده را
۸	همه خطای من است این که می‌رود بر من / ز دست خویشتنم تا به خویشتن چه رسد
۹	دایم ز خوی خود کشد آزار، بدگهر / خون است شیر، کودک پستان‌گزیده را
۱۰	به هر چاهی که برکندم ز اول من درافتادم / به هر دامی که بنهادم من اندر دام پیوستم
۱۱	بیگانه دزد را به کمین می‌توان گرفت / نتوان رهید ز آفت دزدی که آشناست
۱۲	من از بیگانگان هرگز نالم / که با من هر چه کرد آن آشنا کرد
۱۳	اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی / ز دست خوی بد خویش در بلا باشد
۱۴	نیایم گله از خوی این و آن کردن / در آتش از دل خویشم، چه می‌توان کردن؟
	از ماست که بر ماست

درس پانزدهم: زاغ و کبک

۱۴۳) عاقبت از فامی فود سوخته / (هروی کبک نیاموخته	
کرد فراموش ره و رفتار فویش / ماند غرامت (ده از کار فویش (ریاضی - ۸۸) و (زبان - ۸۵)	
۱	کلاغی تک کبک در گوش کرد / تک خویشتن را فراموش کرد
۲	مسکین خرک آرزوی دم کرد / نایافته دم دو گوش گم کرد
۳	گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار / کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست
۴	چند منقاد هر کسی باشی / جهد کن تا که خود کسی باشی
۵	هم ز خود جوی هر چه می‌جویی / که به غیر تو در جهان کس نیست
۶	پی تقلید رفتن از کوری است / در هر کس زدن ز بی‌نوری است
	تقلید کورکورانه



درس شانزدهم: آورده‌اند که ...

۱۴۴) وزیر گفت: این همه دولت که مرا هست از امیر است. ما ابتدای فویش فراموش نکرده‌ایم. (هز- ۹۰)	
مفهوم	فروتنی

درس هجدهم: بفوان

۱۴۵) تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي / گوش ناممرم نباشد جاي پيغام سروش (فارغ از کشور ۸۸)	
۱	غم حبيب، نهان به ز گفت و گوي رقيب / که نیست سينه‌ی ارباب کينه محرم راز
مفهوم	ناممرم بی بهره از اسرار عشق است

درس نوزدهم: بوی جوی مولیان / ملک سلیمان

۱۴۶) بايد عزيزان و كسانت را ترك گويی و به همان شهر بی‌مهر، به همان ديار بی یار، به همان آسمان دودگرفته بازگردی و در دفتری یا اداره ممبوس شوی تا ترقی کنی. (هز- ۸۵)	
۱	طوطی روح تو را سدره نشيمن زبید / بهر شکر مکش در این تیره قفس
مفهوم	ماندن در شرایط نامناسب به جای شرایطی که می‌تواند بهتر باشد.

۱۴۷) در ایل مُرمت و آسایش و کس و کار داشتیم؛ در شهر آرام و قرار و غم‌خوار و اندوه‌گسار نداشتیم (تورجی - ۸۷)	
۱	تو باز سدره نشینی فلک نشيمن توست / چرا چو جغد کنی آشیان به ویرانه
مفهوم	در جایگاه والا قرار داشتن

۱۴۸) شاهین تیزبال افق‌ها بودم. اکنون زنبوری طفیلی شده‌ام. (فارغ از کشور - ۸۵)	
۱	یار شد اغیار و روزگار دگر شد / روزی کافر مباد آن‌چه به ما شد
۲	کوتاه گشت از همه جا رشته‌ی امید / از بس که روزگار گره زد به کار من
۳	دیروز بر آن بود که بازم بنوازد / امروز بر آن نیست که دیروز بر آن بود
مفهوم	از جایگاه والا به مقامی پست و حقیر تنزل کردن



<b>۱۴۹) پیش صامب نظران ملک سلیمان باد است/ بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است (ریاضی- ۸۶)</b>	
۱	غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
	زیر بارند درختان که تعلق دارند/ ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
<b>مفهوم</b>	<b>عدم وابستگی به تعلقات دنیایی</b>

<b>۵۰) دل در این پیرزن عشوه گر دهر میند/ کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است (هنر - ۸۹)</b>	
۱	با که گردون سازگاری کرد تا با ما کند / بر مراد دانه هر گز آسیا گردیده است؟
<b>مفهوم</b>	<b>بی وفایی دنیا و ناسازگاری آن</b>

<b>۵۱) گر پر از لاله‌ی سیراب بود دامن کوه/ مرو از راه که آن فون دل فرهاد است (زبان- ۹۰)</b>	
<b>مفهوم</b>	<b>اغفال نشدن</b>

**درس بیستم: اقلیم عشق**

<b>۵۲) هم در آن پا پرنه جمعی را / پای بر فرق فرقدان بینی (ریاضی- ۹۱)</b>	
۱	خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای / دست قدرت نگر و منصب صاحب‌جاهی
<b>مفهوم</b>	<b>افرادى که از مادیات بی‌بهره‌اند اما از نظر معنوی ارزش‌والایی دارند.</b>

<b>۵۳) دل هر ذره را که بشکافی/ آفتابیش در میان بینی (زبان- ۹۰)</b>	
۱	برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
۲	به زیر پرده‌ی هر ذره پنهان / جمال جان‌فزای روی جانان
۳	بدین خردی که آمد حبه‌ی دل / خداوند دو عالم راست را منزل
<b>مفهوم</b>	<b>هر ذره‌ای از عالم تجلی‌گاه خداوند هستند.</b>

<b>۵۴) شود آسان ز عشق کاری پند / که بود نزد عقل بس دشوار (ریاضی- ۸۵)</b>	
۱	عاشقی بسته‌ی خرد نبود/ علت عشق نیک و بد نبود
۲	عقل در کوی عشق نابیناست/ عاقلی کار بوعلی سیناست
۳	عاشقی خود نه کار فرزانه است / عقل در راه عشق بیگانه است
<b>مفهوم</b>	<b>تقابل عقل و عشق</b>



(۵۵) یار بی‌پرده از در و دیوار / در تجلی است یا اولی‌البصار شمع هوی و آفتاب بلند / روز بس روشن و تو در شب تار (ریاضی- ۹۰) و (فارغ از کشور - ۸۶)	
۱	ما عبث در سینه‌ی دریا نفس را سوختیم / گوهر مقصود در دامان ساحل بوده است
۲	معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار / در بادیه سرگشته شما در چه هوایید؟
۳	ای قوم به حج رفته کجایید؟ کجایید؟ / معشوق همین جاست بیایید بیایید
۴	گر صورت بی‌صورت معشوق ببینید / هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شماست
مفهوم	آشکار بودن مقیقت و نزدیکی به آن

(۵۶) پیرهن می‌بدرم دم به دم از غایت شوق / که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم (هنر- ۹۱)	
مفهوم	ومدت وجود

درس بیست و یکم: موسی و شبان

(۵۷) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ (فارغ از کشور ۸۶) و (تجربی - ۸۵)	
۱	به هر که هر چه سزاوار بود بخشیدند / سکندر آینه و خضر آب حیوان یافت
۲	مدبری که به گل نکهت و به گل جان داد / به هر که هر چه سزا دید عاقبت آن داد
۳	هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید / بلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه
۴	هر کسی را بهر کاری ساختند / میل آن را در دلش انداختند
۵	هر کسی را سیرتی بنهادهم / هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
مفهوم	به هر کس به اندازه‌ی قابلیت و شایستگی‌هایش، ویژگی‌ها و فصلت‌هایی را داده‌اند.

(۵۸) هر کسی را سیرتی بنهادهم / هر کسی را اصطلاحی داده‌ام (هنر- ۸۷)	
۱	گر اهل حقیقت است و اهل مجاز / هر کسی به زبانی به تو می‌گوید راز
مفهوم	به هر کس به اندازه‌ی قابلیت و شایستگی‌هایش، ویژگی‌ها و فصلت‌هایی را داده‌اند.



درس بیست و دوم: شبلم عشق

<p>۵۹) اَنَا عَرَضْنَا الْاِمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَمْلِكُنَّهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ مَمْلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (فجر از کشر - ۸۷)</p>	
۱	آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند
مفهوم	امانتی که فداوند بر دوش انسان‌ها گذاشته است.
معنای آیه	ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و ممل آن فودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان آن را بر دوش کشید. به‌درستی که او ستمگر و نادان بود.
توجه	برفی «بار امانت» را مسئولیت، برفی ولایت علی (ع)، برفی معرفت و عرفا آن را «عشق» دانسته‌اند.

<p>۶۰) مضرت جَلَّتْ به فداوندی فویش در آب و گل آده چهل شب‌روز تصرف می‌کرد. گل آده را در تممیر انداخته که «فلق الانسان من صلصال کالفجار» (بان - ۸۵)</p>	
۱	گل پیکرت را چهل بامداد / به دست خود از راه حکمت نوشت
۲	بدیعی که شخص آفریند ز گل / روان را خرد بخشد و هوش و دل
۳	دو صد مهره بر یکدگر ساخته است / که گل مهره‌ای چون تو پرداخته است
مفهوم	آفرینش انسان